



## بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان مجروح در کوی دانشگاه - 5 / مرداد / 1378

بسم الله الرحمن الرحيم

به نظر من در این حوادث، دو نوع برخورد و اظهار نظر هست. یکی برخورد ابتدایی است که وقتی انسان با يك حادثه، با يك فاجعه، یا با جنایتی - که این از نوع جنایت است - برخورد می کند، وظایفی بر دوش انسان قرار می گیرد. حال هر کسی يك وظیفه دارد. ممکن است در يك حادثه واحد، يك نفر وظیفه اش شکایت کردن، یکی وظیفه اش رسیدگی کردن و یکی هم وظیفه اش کمک کردن باشد. هرکس وظیفه ای در حوادث دارد. به هر حال برخورد با حادثه به عنوان پیدا کردن وظیفه عملی، يك نوع برخورد است؛ که حالا امیدواریم در این حادثه، هرکس از کسانی که با این حادثه به نحوی مربوط است، این برخورد را کرده باشد، یا اگر نکرده، بکند.

بالاخره حادثه، قطعاً مجرمینی و علل و اسبابی دارد که باید با آن مجرمین برخورد کنند؛ باید آن علل و اسباب را شناسایی و با آن مقابله کنند. این يك بخش از نوع برخورد با این حادثه است. البته حادثه، خیلی تلخ بوده؛ از جهات مختلف تلخ بوده است. اولاً مربوط به يك شخص نبوده، مربوط به يك جمع بوده است. این خیلی فرق می کند که انسان مشکلی را برای يك فرد ایجاد کند، یکی را مثلاً کتک بزند، تا این که جماعتی را. ثانیاً حادثه، مربوط به قشر دانشجویی بوده است؛ يك قشر مغتنم در جامعه ما و فرزندان برگزیده این خانواده. در واقع این طور است دیگر؛ دانشجویی جزو بچه های برگزیده این خانواده بزرگی است که اسمش ملت ایران است. طبعاً وقتی نسبت به اینها حادثه ای انجام می گیرد، انسان بیشتر جریحه دار و ناراحت می شود. ثالثاً در محیط دانشگاه بوده؛ چون خوابگاه هم جزو محیط دانشگاه و کوی دانشگاه، مال دانشجویان است. رابعاً شب و وقت استراحت و محیط امن و امان زندگی بوده است.

بالاخره از این قبیل علل و موجباتی هست که هرکدام جداگانه و به تنهایی موجب می شود که این حادثه را برای انسان واقعاً به حالت بد و تلخ و زشت درآورد. حقیقتاً هم تلخ بود. طبعاً وظایفی هم بر دوش همه است؛ حالا عده ای هم کارهایی می کنند. باز همین امروز هم به یکی از آقایان - مسؤولین بلند پایه - که این جا بودند، مجدداً تأکید کردم که دنبال کنند، بلکه ان شاء الله بتوانیم وظایفی را که در این قضیه بر دوش ماست، انجام دهیم. خوب؛ این يك دید نسبت به حادثه است. از این عبور می کنیم؛ چون از روزی که این حادثه اتفاق افتاده، همه اش درباره این صحبت می شود. من هم که صحبت کردم، درباره همین صحبت کردم. دیگران هم درباره همین صحبت کردند. می دانید دیگر، دیدگاههای مختلفی در این حادثه هست؛ یکی می گوید کار که بود، یکی می گوید توطئه بود. کسانی که نظرات گوناگونی دارند، همه با این نوع دید به حادثه نگاه کردند.

يك نوع دید دیگر هم در مورد حوادث هست؛ و آن این است که هر انسانی در مورد هر حادثه ای که پیش می آید - چه برای شخص خودش، چه برای جماعتی که او در آنهاست - هم می تواند از این حادثه به نوعی استفاده کند که این حادثه ظاهراً تلخ، برایش میمون و مبارك شود، هم می تواند طوری بهره برداری کند که اگر هم آن حادثه، در واقع شیرین است، برایش مشؤوم و نامبارک شود. نوع برخورد ذهنی و روحی هر انسانی با يك حادثه، تفاوت می کند. از باب مثال، فرضاً زلزله ای پیش می آید. زلزله، حادثه خیلی تلخی است. شاید شما در جاهایی بوده اید و زلزله را دیده باشید. من در جاهایی که زلزله آمده، خیلی بوده ام؛ از آن حوادث بسیار تلخ و گریه آور است. اما با همین حادثه زلزله، دو نوع می شود برخورد کرد. يك نوع که همین حادثه، به يك عامل مثبت و پیش برنده و مبارك برای همان زلزله زده ها تبدیل شود، و دیگر این که این حادثه، به يك حادثه کاملاً مضر تبدیل گردد. خود آن اشخاص، دو نوع می توانند برخورد کنند. البته اگر آن اشخاص، مثلاً مردم بی سواد، بی معلومات و دور از معارف باشند، باید



دیگران به آنها کمک کنند که چگونه از این برخورد نوع دوم استفاده کنند؛ اما چنانچه آن افراد، اشخاص فرزانه و هوشمند و باسواد و آگاهی باشند - کما این که قشر دانشجو از این قبیل است - خودشان می توانند آن استفاده بعدی را که استفاده روحی و معنوی است، به نحوی بکنند که برایشان مایه برکت باشد؛ نه این که برای آنها مایه شئامت باشد.

در حادثه زلزله که من مثال زدم، اگر قضیه را همین طور دنبال کنیم، فرضاً این حادثه زلزله، برای آن پسری که پدرش، یا مادرش، یا کسانش را در این حادثه از دست داده و خانه اش خراب شده، این حالت را ایجاد می کند که بگوید: «هرچه من داشتم، از من گرفته شده، پس به آنچه که هست، نمی شود به عنوان یک امر ابدی نگاه کرد، به نیروی خودم و نشاطی که خدای متعال در من گذاشته، اتکاء کنم، تا بتوانم جبران این خسارتهای را بکنم؛ و همچنان که موجودی در یک لحظه، نیست می شود، می تواند نبودهایی هم در لحظه یی، یا در روندی به وجود بیاید. پس برای خودم به وجود بیاورم». اگر یک نفر که زلزله زده است، این استنتاج را بکند، یا همین را به آن مردم زلزله زده تعمیم دهیم تا آنها این استنتاج را بکنند و این روحیه را داشته باشند - که خوب، شهر ما از بین رفت، حالا چگونه جبران کنیم - این بسیار خوب است. من هم زلزله فردوس، هم زلزله طبرس - که این دو با فاصله ده سال اتفاق افتاد - هم زلزله رودبار و قزوین و زلزله های دیگری از این قبیل را دیده ام؛ مردم مختلفی بودند. بعضیها واقعاً همین روحیه را داشتند؛ یعنی به مجردی که برای اینها حادثه پیش آمد، احساس کردند که باید کار کنند و آنچه را که از دست دادند، دوباره برای خودشان به وجود بیاورند و جبران کنند. همین احساس، منبع و منشأ پیشرفت جدیدی برای آنها شد که قبلاً نداشتند. قبلاً هر کدام در شهر راحتی نشسته بودند و مشغول کاری برای خودشان بودند؛ بعداً به یک مردم با نشاط و فعالی تبدیل شدند که از صفر شروع کردند و خودشان چیزهایی را برای خودشان به وجود آوردند. زلزله ای که به آن تلخی بود، با این نوع برخورد، بعد از ده سال که نگاه می کنی، می بینی که برای این مردم، منشأ برکت و رشد شد و در نهایت این حادثه، مبارک بود. اولش تلخ بود؛ اما در نهایت اگر این حادثه پیش نمی آمد، اینها با همان حالت بیکارگی و تنبلی زندگی را عادی می گذراندند و حالا هم یک مردم عادی بودند؛ اما الان یک مردمی شده اند که با دست و بازوی خودشان، با اراده و تصمیم خودشان راهی را پیمودند و کار دشواری را انجام دادند. حالا اگر همین مردم زلزله زده از این فرصت، طور دیگری استفاده کنند، یعنی بگویند: خوب شد، تا حالا هر روز به در دکان می رفتیم، ولی حالا مردم با کامیون می آیند و برایمان بار می آورند، پس صبحها بخوابیم، سر وقت که شد، در چادر ما یک چیزی می آورند می دهند و می خوریم، اگر کم دادند، می رویم دعوا می کنیم و دوباره از ایشان می خواهیم - فرض کنیم چنین حالتی باشد که متأسفانه من جاهایی همین را هم مشاهده کردم؛ بعضی از اشخاصی را دیدم که این طور زندگی می کردند - با این نوع برخورد، این زلزله برای من حقیقتاً یک حادثه شوم خواهد شد.

حالا شما زلزله را از صورت مسأله بردارید و فرضاً به جای آن، ثروت بگذارید. جوانی را فرض کنید که در خانواده مرفهی زندگی می کند و هیچ مشکلی برایش نیست؛ برای خوابیدنش تخت دارد، برای مطالعه اش میز دارد، برای رفت و آمدش اتومبیل دارد، برای وقت گرمایش کولر و برای وقت سرمایش چه و چه دارد و وقت ناهار، برایش غذا را می آورند. اگر این شرایط در این جوان، این تأثیر را بگذارد که او را تنبل، بیکاره و بی همت کند و بدون این که بتواند تواناییهای خودش را شناسایی کند، بار بیاورد، این زندگی راحت، برای او یک بلاست؛ چون اگر این وضعیت را در آینده زندگیش اصلاح نکند، دچار بدبختی خواهد شد و زندگی بدی خواهد داشت. پس تصمیم گیری بعدی و نوع استنتاج از یک حادثه، می تواند برای انسان، تعیین کننده باشد.

خوب؛ حالا برای شما حادثه ای اتفاق افتاده و البته حادثه تلخی هم هست. بعضیها آسیبهای بیشتری دیدند و بعضی کمتر؛ بالاخره همه آسیب دیده اند. حداقل آن این است که وحشت کردند، ترسیدند و داخل اتاقشان رفتند؛



ولی آنها در را با لگد باز کردند و بعضی را از خواب پراندند، یا اهانت کردند. در هر حال خشونت به خرج دادند. بله، این حادثه تلخ است، یعنی يك جنایت است؛ اما جزو حوادث تلخ درجه يك نیست - معلوم است دیگر - ممکن است برای من که مسؤولیتی در نظام دارم، این حادثه از يك زلزله هم تلختر باشد؛ چون عامل انسانی و چیزهای دیگر دارد. من حالا از آن نظر بحث نمی کنم؛ اما ممکن است از نظر شما که مورد آسیب این حادثه قرار گرفتید، از آن حوادث تلخ درجه يك نباشد. فرض کنید از این سخت تر، بمبارانهاست - کسانی که بمباران شدند - اما بالاخره يك حادثه تلخی بود.

حالا شما از این حادثه، چگونه استفاده می کنید؟ یعنی این را در ذهن خودتان منشأ چه فکر و چه استنتاجی قرار می دهید؟ این در آینده تأثیر دارد. از این حادثه می شود همه نوع سررشته فکری به دست آورد و هرکدام از این سررشته های فکر هم شاید تأثیر خاصی در زندگی آن کسی که این طور فکر می کند، دارد. اگر حالا این طوری فرض کنیم که کسی با خودش فکر کند در راه تحصیل و رسیدن به رتبه ای از کمال که دنبالش هستیم، همه نوع حادثه غیرمتوقع و حساب نشده ای ممکن است پیش آید. چون این حادثه که انتظارش نمی رفت؛ یعنی شما اصلاً گمانش را نداشتید که چنین چیزی و حادثه ای پیش آید. در راه تحصیل، در راه کسب معلومات، در راه رسیدن به کمالات - همین کمالاتی که با این تحصیلات انجام می شود - و یا يك خرده وسیعتر، اصلاً در طول جاده زندگی، حوادثی برای انسان پیش می آید که این حوادث، اصلاً محاسبه نشده و پیش بینی نشده است. هیچ کس انسان را ملامت نمی کند که شما شب که در کوی خوابیدید، چرا فکر نکردید که ممکن است کسی با لگد بزند و در خانه شما را باز کند. این اصلاً قابل پیش بینی نیست. اصلاً احتمال معقولی نیست. همچنان که آن کسی که در خانه اش خوابیده بود - مثلاً در شهر نسبتاً دور از مرز - گمان نمی کرد که ناگهان هواپیمایی در نصف شبی بیاید و بمبی بیندازد و اتفاقاً این بمب به سقف اتاق او بخورد و زن و فرزندان و کسانی را از بین ببرد. واقعاً اینها کاملاً غیرمنتظره است. از این گونه حوادث غیرمنتظره و انواع هزارها گونه آن - که ما همه انواع حوادث را نمی توانیم تصوّر کنیم - در راه زندگی وجود دارد.

پس يك نتیجه ابتدایی از این می شود گرفت و آن این است که انسان باید خودش را از لحاظ روحی، مستحکم و قوی کند و خود را برای مواجهه با حوادث گوناگون زندگی آماده سازد. این چگونه می شود؟ چطور می شود آدم خودش را مستحکم کند؟ طبیعی است که انسان برای برخوردهای مادی، جسم خودش را مستحکم می کند؛ برای برخورد با حوادثی که يك طرفی در روح انسان دارند، آدم بایستی چه کند؟ من گمانم این است که آدم باید ایمان خودش را تقویت کند. انسان باید ایمان خودش را به يك نقطه اساسی، اطمینان بخش و امنیت بخش محکم کند. وقتی که این ایمان بود، انسان در هیچ مرحله ای از مراحل زندگی دچار یأس نمی شود. توجه می کنید؟ اصلاً آن چیزی که انسان را نابود می کند، یأس است. این است که انسان دیگر نمی تواند قدم از قدم بردارد و انسان را از بین می برد و همه ی قوای او را نابود می کند. انسان اگر احساس کرد که دیگر نمی تواند ادامه دهد، پدرش درآمده است! آن چیزی که مانع می شود از این که شما احساس کنید کارتان تمام شده است و به آخر خط رسیده اید، چیست؟ آن، ایمان به يك مبدأ و يك نقطه است. البته این نقطه می تواند ایمان به خدا و ایمان به غیب باشد - که این بهترینش است - می تواند ایمان به يك ایده انسانی باشد که بعضیها دارند. در دنیا کسانی هستند که به ایده ای و فکری ایمان دارند، هرچند که آن ایده، صددرصد الهی نیست؛ اگرچه باز هم هر ایده ای بالاخره معنوی است، چون ذهنی و روحی است، اما خدایی نیست.

حُسن ایده خدایی این است که انسان می تواند با آن طرف اتکای خودش، معامله و تجاوب کند؛ یعنی او موجودی و حقیقتی در مقابل شماست که حرف شما را می شنود و در مقابل حرف شما هم حرفی دارد که آن را به شما می گوید. عزیزان من! بدانید مهم این است که هرکسی که دلش با خدا ارتباط پیدا کند، یقیناً ارتباطش يك طرفه نیست



؛ ارتباطش دو طرفه است. ممکن است بعضیهایی که از معارف الهی و توجهات و آن علقه های معنوی دورند، این به نظرشان چیز خیلی عجیبی بیاید که چطور خدا با آدم حرف می زند؟ بله ؛ حرف می زند و شما این را حس خواهید کرد. شما این را حس می کنید ؛ خیلی هم دور نیست. «و ان الرّاحل اليك قريب المسافه» ( 1) اگر کسی به طرف خدا برود، او خیلی نزدیک است.

شما فرض کنید همین معانی اذکار نماز را که بلدید و ترجمه اش را می دانید، اگر انسان از اول با توجه به معنا، بدون این که حواسش به چیزی در بیرون و درون و ذهن و خارج برود - همین طور که الان من با شما حرف می زنم ؛ یعنی در طول مدتی که من با شما صحبت می کنم، شما يك لحظه از ذهن من خارج نمی شوید، دائم دارم با شما مخاطبه می کنم - واقعاً با خدا حرف بزنم، کافی است. این چیز خیلی زیادی نیست ؛ چیزی بیشتر از این را از ما نخواستند. شما با دوستتان یا با يك آدم معمولی که حرف می زنید، دائم متوجه او هستید، معنای حرفتان را می فهمید که چه دارید به او می گوئید، اراده شما برایتان مشخص است. در نماز هم که با خدا حرف می زنید، همین طور حرف بزنید. اگر شما يك نماز را همین طور شروع کنید، اواسط نماز که این حالت را ادامه دادید، ناگهان احساس می کنید قلبتان از جایی چیزی را می گیرد ؛ يك احساس را از جایی درک می کند ؛ با شما حرف زده می شود ؛ قلب شما دقیق می شود و درست آن جواب را که باید بگیرید، می گیرید. البته ممکن است در اوایل، يك قدری مبهم باشد. البته شما جوانان نورانی ای هستید ؛ شما کارتان خیلی آسانتر از ماست. شما خیلی زودتر و خیلی روشنتر پیام الهی را درک می کنید. خدا با شما حرف می زند، به شما جواب می دهد و شما این جواب را در دل خودتان حس می کنید.

تفاوت این نقطه اتکا، با نقطه های اتکای خیالی یا واقعی است که دیگران دارند و احیاناً از آن استفاده ای هم می کنند. جاهایی به دردشان می خورد ؛ اما آن نقطه اتکا، این خصوصیات را دیگر ندارد. من می گویم شما برای طول مدت زندگی، هر آینده ای را برای خودتان انتخاب، یا آرزو کرده باشید - ممکن است یکی بخواهد پزشک شود، یکی بخواهد استاد شود، یکی بخواهد در فعالیتهای اقتصادی وارد شود، یکی بخواهد سیاستمدار شود، یکی بخواهد زمامدار شود، هرکسی آینده ای را برای خودش تصویر، تعریف، یا لاقلاً آرزو کرده است - اگر بخواهید به این آینده برسید و به آن دسترسی پیدا کنید، بایستی ایمان را - البته ایمان روشن را - در دلتان تقویت کنید. ایمان، حتی غیرروشنش هم فایده می بخشد ؛ مثل يك آدم عامی محض که ایمان دارد، اما معرفت زیادی ندارد. حتی آن هم معجزه آسا اثر می کند ؛ اما اگر این ایمان، با معرفت همراه شد، تأثیرش هزار برابر می شود، و شما جوانان می توانید.

خوب ؛ ببینید ؛ زندگی حادثه دارد. این يك نوع حادثه است، يك نوع حادثه هم ممکن است در خود انسان پیش آید. در يك نوع حادثه، ممکن است گناهکاری هم وجود نداشته باشد. در این حادثه، خوشبختی شما این است که گناهکاری وجود دارد و ان شاءالله مجازات هم خواهد شد. چون آدم همیشه در حوادث، دنبال يك گناهکار می گردد - معمولاً این گونه است - پایش هم که به لیوانی بخورد و چپه شود، می گوید چرا این لیوان را این جا گذاشتید! یعنی معمولاً آدم به دنبال گناهکاری می گردد. آن حادثه ای که هیچ گناهکاری هم در آن نیست، وجود دارد. آن قدر حوادث هست که به انسان صدمه می زند، ولی آدم نمی تواند یقه کسی را هم بگیرد ؛ آدم هیچ نمی تواند کسی را گناهکار قلمداد کند! از این حوادث، در زندگی انسان خیلی هست. این حوادث، گاهی مسیر آدم را عوض می کند، در دل انسان تردید ایجاد می کند، راهها را جلوی انسان بن بست وانمود می کند. اگر بخواهید در این حوادث این گونه نشود، همیشه نشاطتان، اراده تان، قدرتتان و عزم راسخ خودتان را در ادامه راههای درست زندگی داشته باشید. بایستی در درون خودتان آن ایمان آگاهانه را تقویت کنید ؛ البته ایمان و آگاهی را باید با کتاب و شنیدن از افراد اهل معرفت یاد بگیرید. ایمان را هم به نظر من باید با به کار گرفتن همین مایه ایمانی که الان دارید، زیاد



کنید. این ایمان، سرمایه عجیبی است. بحمدالله همه شما بچه های مؤمنی هستید و در خانواده های مؤمنی تربیت پیدا کرده اید. اگر شما همین ایمانی را که الان دارید، به کار بگیرید، یعنی عمل صالح را بر آن مترتب کنید، گناه نکنید، حتی المقدور کارهای ثواب را به بهترین وجهش انجام دهید و در بین گناهان، از آن گناهی که به خودخواهیهای انسان ارتباط پیدا می کند، بیشتر اجتناب کنید، از آنهایی که ظلم به کسی است، بیشتر اجتناب کنید، از بعضی حرفهای نامناسبی که انسان نسبت به بعضیها ممکن است بزند، اجتناب کند، حتی انسان بتواند ذهن خود را از بعضی چیزها خالی کند، اینها عملهای صالحتری است. این عملها، همین مایه ایمان را افزایش می دهد. یعنی ایمان، این گونه است که اگر با عمل همراه شد، مرتب خود آن ایمان روزبه روز زیادتر خواهد شد. اگرچه آن آگاهی هم - که گفتم بایستی انسان از اهل معرفت و از کتاب و از موعظه به دست آورد - با این عمل صالح همراه باشد، حتی خود آن آگاهی هم بیشتر می شود. «و من یتق الله يجعل له مخرجا (2)». و یرزقه من حيث لا يحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه» (3). «و من یؤمن بالله یهد قلبه» (4)؛ خدا دل او را هدایت می کند. این آیه، مورد نظر من بود. خود تقوا و مراقبت، دل انسان را هدایت و ایمان انسان را راسختر می کند.

خیلی خوشحالم از این که شما عزیزان را دیدم. این نگرانی که از این حادثه در دل من بود - و البته هنوز هم هست - و غصّه و اندوهی که از این حادثه برای ما پیدا شد، ان شاءالله با دیدن شما مقداری تخفیف پیدا می کند و انسان از چهره های باز و پر نشاط شماها تسلی می یابد. من می خواهم تأکید کنم ان شاءالله نگذارید که این نشاطتان از دست برود؛ بخصوص این عزیزان (5). من برای چشم شما اوقاتم خیلی تلخ شد. من این طور نشنیده بودم؛ با این که قضایای این حادثه را خیلی شنیدم و گفتند که یکی از جوانانی که در کنکور، اول شده بودند، در این حادثه آسیب دیده، اما نگفتند که چشمتان این طور شده است. من خیلی غصّه ام شد. خدا ان شاءالله به حقّ محمد و آل محمد، خودش به بهترین نحوی برای شما جبران کند.

(6) خدمت حضرتعالی سلام عرض می کنم. آن لحظه ای که خدمتتان رسیدیم و فرمودید «قلب من جریحه دار شده است»، واقعاً هزاربار از خدا مرگمان را خواستیم. این را به یقین می گویم. آقا جان! من از طرف همه بچه ها و همه کسانی که می خواستند بیایند و نتوانستند، سلامشان را خدمت شما عرض می کنم. همه التماس دعا داشتند، همه می گفتند سلام ما را به آقا برسانید. با تمام وجود از حضرتعالی معذرت می خواهیم به خاطر این که کسانی میان ما و به نام ما به حضرتعالی توهین کردند. آقا جان! فکر نکنید که ما ساکت بودیم. با تمام وجود از شما معذرت می خواهیم. ان شاءالله که دعای خیر شما بدرقه راهمان باشد. به شما قول می دهیم تا آخرین نفس پای عهدمان با شما و امام باشیم. خدمت شما به حضرت مهدی عرض می کنیم که ایستاده ایم و شما همه مسؤولین ما را کمک فرما.

خداوند ان شاءالله شما را حفظ کند. شما فرزندان عزیز من هستید. من همین احساس را نسبت به شما دارم. ان شاءالله خداوند همیشه با شما باشد.

(7) چیزهایی که برادرمان گفتند، حرف دل همه بود. یک چیز هم من می گویم. وقتی که ما را می زدند، می گفتند یا زهرا، یا حسین، و بعضی می گفتند مرگ بر ضدّ ولایت فقیه. چرا اینها از اسم دین استفاده می کنند؟! ما خودمان وقتی حرفهایتان را از اخبار شنیدیم، شاید حمله آنها که خنجر در قلب ما بود، حرف شما که «قلب مرا جریحه دار کرد»، یک خنجر بزرگتر بود. ما از این حرف شما بیشتر ناراحت شدیم. تعدادی از آنها که گاز اشک آور خوردند، شاید توهین هم کردند، ولی در آن فضا نمی فهمیدند چه می گویند. خیلیها الان پشیمان هستند. نمی خواستند این را بگویند. شما آنها را ببخشید و دعا کنید که فضا طوری شود که درد دین حرف اول باشد؛ نه برداشت از دین و مطرح کردن خود به اسم دین. ما همیشه سعی کرده ایم این تجمّعات را آرام کنیم؛ اما شاید حرکتهای ما هم موجب رنجش شما شد. ان شاءالله ما را هم ببخشید.



ان شاء الله موفق باشید. همین که گفتید آنها به نام دین، به نام یازهرا، یا به نام همین نامهای مقدس وارد شدند، به نظر من قدری روی همین نکته، از لحاظ ذهنی کار شود؛ یعنی باید دید که چه انگیزه‌هایی وجود دارد - آدم این طور حس می‌کند - چون من باورم نمی‌آید که یک نفر در اتاق دانشجویی بیاید، بزند و بگوید که تو با زهرا، یا با رهبری دشمنی، پس بگیر - کتک بخور! من اصلاً باورم نمی‌شود. چنانچه بتوانیم آن کسانی که این حرف را زدند، شناسایی کنیم - چون لابد همه شان که نگفتند، بعضی گفتند - گمان می‌کنم بشود در آنها انگیزه دیگری را کشف کرد؛ یعنی همان چیزی که شما الان به آن اشاره می‌کنید و می‌گویید «بدبین می‌شوند» درست است؛ این چیز خیلی مهمی است. حالا چه کسی کشف کند، یک حرف دیگر است. چه وقت کشف کنند، درست کشف کنند، یا نکنند، آنها بحثهای دیگر است؛ اما حالا برگردیم و همان نگاه دوم به قضیه را در این جا پیاده کنید. بگویید ما کاری کنیم که این جوان دانشجو به خاطر آن عمل مغرضانه، یا جاهلانه، از دین برنگردد. آن مطلبی که من و شما باید واقعاً در این جا احساس کنیم، این است. بله؛ نگذارید از دین برگردد؛ چون این طور برگشتن از دین، تلخ ترینهاست. من یک وقتی در سخنرانیها، مثالهایی برای این قضیه زده ام؛ دیگر حالا یک خرده خسته شده ام و حالش را ندارم که ادامه دهم. اگر وقت دیگری آمدید، یادم بیاورید تا داستانی را که مولوی برای ماندن کسی از دین، با همین شیوه یا حسین و یا زهرا نقل می‌کند، برای شما بگویم. این یک شیوه برای ماندن از دین است. معلوم می‌شود از زمان مولوی و اینها هم از این چیزها بوده است! حالا بعضیها عمداً می‌کنند؛ آن وقت غیر عمدی آن بوده است. حالا شما که جوان مؤمن صالح نورانی هستید، تکلیف شما در مقابل آنها چیست؟ این است که نگذارید از دین برآید. بالاخره یکی از این طریق، افراد را از دین می‌راند؛ شما که نقطه مقابل آن فکر می‌کنید، نباید بگذارید. از خدا توفیق بخواهید، خدا هم به شما توفیق می‌دهد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

1) الاقبال سیدبن طاووس، ج 1، ص 158

2) طلاق: 2

3) طلاق: 3

4) تغابن: 11

5) اشاره به دانشجویی که یک چشم وی آسیب دیده بود.

6) صحبت یکی از دانشجویان.

7) صحبت یکی از دانشجویان.